

بررسی تطبیقی «امی بودن پیامبر» از منظر شهید مطهری و

محمد الجابری

ابراهیم رضایی آدریانی^۱

فاطمه طائبی اصفهانی^۲

چکیده

در قرآن کریم در آیاتی درباره امی بودن پیامبر سخن رفته و ذیل آن‌ها آرای مختلفی بیان شده است. فهم صحیح عبارت «النبی الامی» باوری قرآنی و اسلامی درباره پیامبر اسلام ﷺ را رقم می‌زند که یکی از ادله بسیاری از افراد بر معجزه بودن قرآن بوده است. در این راستا، پژوهش حاضر می‌کوشد به بررسی و واکاوی دیدگاه‌های دو نظریه‌پرداز معاصر، یعنی استاد مطهری و محمد عابد الجابری پردازد تا در نهایت اثبات کند علت اختلاف دیدگاه‌ها تفاوت پیش فرض‌های هر یک در تحلیل گزاره «النبی الامی» است. برای نیل بدین هدف، پس از بسط و تبیین مسئله، مهم‌ترین پیش فرض‌ها در تحلیل این‌گونه آیات بیان و آرای صاحب نظران ذیل آن‌ها شرح داده می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد پیش فرض‌ها

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۴/۲۰؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۱۱/۱۰.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه. erezaei@gmail.com

۲. طلبه سطح ۴ (دکتری) رشته تفسیر تطبیقی مؤسسه آموزش عالی فاطمه الزهراء (ع) اصفهان (نویسنده

مسئول) taebi1379@gmail.com

نقش بسیار مؤثری در تحلیل گزاره‌های قرآن دارند و تبیین لغت به وسیله نظرات نزدیک‌تر به زمان نزول و بررسی سیاق آیات ما را به نظراتی متفاوت با عرف متداول رهنمون می‌سازد.

واژگان کلیدی: محمدعابد الجابری، شهید مطهری، امی بودن، قرآن، پیامبر ﷺ.

مقدمه

کلمه «امی» در قرآن کریم و ادعیه به مثابه یکی از ویژگی‌های پیامبر اسلام ﷺ ذکر شده است. لذا مفسران، مترجمان و پژوهشگران هر کدام با ادله خویش به تفسیر و تبیین این واژه پرداخته‌اند؛ آنان که قائلند این واژه به معنای درس ناخوانده است در مستدل کردن ادعای خود بر این باورند که چه معجزه‌ای بالاتر از این‌که قرآن کریم با آن همه معارف و حقایق ارزشمند در زمینه‌های مختلف و با آن همه فصاحت و بلاغت شگفت‌انگیز، بر زبان فردی امی جاری شود که لوح ضمیرش از تعلّم بشر پاک بوده و معلّم و مدرس و کتاب ندیده است؛ پس این بهترین دلیل بر اثبات رسالت رسول اکرم ﷺ و حقانیت دین مبین اسلام است. در حالی که در مقابل عده‌ای معتقدند قرآن معجزه‌ای جاوید است و خواندن و نوشتن نبی مکرم ﷺ در تضعیف یا تقویت این اعجاز تأثیری نخواهد داشت. در این پژوهش به ذکر ادله دو قرآن‌پژوه معاصر در این زمینه پرداخته خواهد شد. از نظر استاد مطهری یکی از نکات زندگی رسول اکرم ﷺ این است که درس ناخوانده و مکتب نادیده بوده است؛ نزد هیچ معلّمی نیاموخته و با هیچ نوشته و دفتر و کتابی آشنا نبوده است. ایشان قائلند کسی از مورّخان، مسلمان یا غیرمسلمان، مدّعی نشده است که آن حضرت در دوران کودکی یا جوانی، چه رسد به پیری، نزد کسی خواندن یا نوشتن آموخته باشد، و همچنین ادّعا نکرده‌اند که آن حضرت قبل از دوران رسالت یک سطر خوانده یا یک کلمه نوشته است. آنچه قطعی است، ایشان قبل از رسالت کوچک‌ترین آشنایی با خواندن و نوشتن نداشته‌اند. اما دوره رسالت آن اندازه قطعی نیست. در دوره رسالت نیز نوشتن ایشان مسلم است، ولی نخواندنشان آن اندازه مسلم نیست. از برخی روایات ظاهر می‌شود که ایشان در دوره رسالت می‌خوانده‌اند، ولی نمی‌نوشته‌اند، هرچند این روایات نیز در این جهت وحدت و تطابق

ندارند. آنچه از مجموع قرائن و دلایل استفاده می‌شود این است که در دوره رسالت نیز نه خواننده‌اند و نه نوشته‌اند (مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۰۸).

از سوی دیگر به نظر جناب الجابری شاید ناآگاهی به خواندن و نوشتن در برهه‌ای از زمان برای اثبات و حیانی بودن قرآن مفید بود، اما امروزه چنین نیست (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۳۴). معنای لغوی، حاصل اجتهاد عالمان لغت است که با آیات و احادیث تطابق ندارد. نسبت دادن امی به ام، نه شایسته مقام پیامبر است، نه شایسته قوم امت پیامبر. لفظ «امی» معرب و فاقد اصل و ریشه در زبان عربی است. درحالی‌که نسبت مطرح شده، تحمیل معنای عربی بر واژه‌ای است که ریشه عربی ندارد. (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۲۰-۱۳۴).

لازم به ذکر است که در زمینه امی بودن پیامبر مطالبی در تفاسیر ذیل آیات مربوطه وجود دارد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۱۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۷؛ رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۱۷۵) علاوه بر آن که مقالاتی مانند در پرتو قرآن پژوهشی پیرامون واژه «امی» (ذبیحی، ۱۳۷۲، ش ۴) و نیز در این مورد امی درس ناخوانده یا غیر اهل کتاب؟ (فقهی‌زاده و کاوند، ۱۳۹۱: پژوهش دینی، ش ۲۴) مشاهده می‌شود. اما در این زمینه خاص، یعنی تطبیق نظرات دیدگاه‌های استاد مطهری و محمدعابد الجابری تحقیق مستقلی دیده نشد؛ از این رو به تبیین نظرات این دو متفکر پرداخته شده است:

۱. معرفی الجابری

دکتر محمد الجابری از مشهورترین متفکران معاصر جهان عرب است که برای رهایی جهان عرب از مشکلاتی که در آن غوطه‌ور است راهکارهایی ارائه داده است و به بررسی میراث‌های پنج‌گانه ایرانی، یونانی، صوفیانه اسلامی خالص و عربی خالص پرداخته است (آل بویه و اسلامی نسب، ۱۳۹۵: ص ۷). وی پس از نگارش *الخطاب العربی المعاصر*، نگاه خود را به نظریه خاص خود، یعنی عقل عربی دوخت و کتاب *تکوین العقل العربی* (الجابری، ۱۹۸۳) را نگاشت و بعد بنیه *العقل العربی* (الجابری، ۱۹۸۶) و *عقل سیاسی عربی* (الجابری، ۱۹۹۰) را نوشت (قزوینی، ۱۳۸۶: ص ۲۴). از دیگر آثار او *نحن و التراث*

(الجابری، ۱۹۸۰) / ابن رشد سیره و فکر (الجابری، ۱۹۹۸) فصل المقال فی مابین الشریعة و الحکمة من الاتصال (الجابری، ۱۹۹۷) اضواء علی مشکل التعلیم بالمغرب، نقد العقل العربی العقل السیاسی العربی (الجابری، ۱۹۹۰) و التراث والحداثة: دراسات و مناقشات (الجابری، ۱۹۹۱) که به نظرات ابن رشد و غزالی و ابن خلدون پرداخته است. کتاب‌های دیگری نیز از ایشان هست که به ذکر موارد پیش‌گفته بسنده می‌شود.

۲. تبیین و نقد نظر استاد مطهری درباره امی بودن پیامبر ﷺ

استاد مطهری بر این باورند که از مجموع قرائن چنین به دست می‌آید که رسول اکرم ﷺ در دوره رسالت نه خوانده‌اند و نه نوشته‌اند، ولی علمای اسلامی اختلاف نظر دارند؛ بعضی می‌گویند چگونه ممکن است از طریق وحی خواندن و نوشتن را نیاموخته باشد؟ (مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۱۲) لذا تحلیل‌هایی که استاد مطهری به عنوان یک قرآن‌پژوه در کتاب خود ارائه داده‌اند بیان شده، سپس به نقد و مقایسه نظرات ایشان با مبانی الجابری پرداخته خواهد شد.

۲. الف) امی از نظر مستشرقان

خاورشناسانی که با دیده انتقاد به تاریخ اسلامی می‌نگرند، اگر کوچک‌ترین نشانه‌ای بر سابقه خواندن و نوشتن رسول اکرم ﷺ می‌یافتند، اعلام می‌کردند. اما ایشان اعتراف کرده‌اند که او مردی درس‌ناخوانده بوده است. کارلایل می‌نویسد: یک چیز را نباید فراموش کنیم و آن این‌که محمد هیچ درسی از هیچ استادی نیاموخته است؛ صنعت خط تازه در میان مردم عرب پیدا شده بود. (کارلایل، ۱۹۳۰م: ص ۶۷) جان دیون پورت نیز در کتاب *عند تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن* می‌گوید: «درباره تحصیل و آموزش، آن طوری که در جهان معمول است، همه معتقدند که محمد تحصیل نکرده و جز آنچه در میان قبیله‌اش رایج و معمول بوده چیزی نیاموخته است.» (دیون پورت، ۱۳۳۴: ص ۱۷) و مستشرقانی که این‌گونه سخن گفته‌اند به همین دو مورد ختم نمی‌شود.

ابن خلدون نیز در مقدمه خویش فصل «فی انّ الحظّ و الكتابة من عداد الصنائع الانسانیة» قسمتی از گفته‌های بلاذری را ذکر و تأیید می‌کند. در اینجا از یک زن قرشی به نام «شفاء» دختر عبدالله عدوی که حفصه همسر پیغمبر را نوشتن آموخت نام می‌برد. (بلاذری، ۱۳۳۷، ص ۶۵۷؛ ابن عبد البر، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۱۸۶۹) پس اگر پیامبر خواندن و نوشتن می‌دانست حتماً ذکر شده بود.

از فحوای کلام این دانشمندان چیزی بیش از این به دست نمی‌آید که تحصیل و آموزش، آن‌طور که در جهان معمول است، در مورد حضرت محمد ﷺ وجود نداشته است و این نکته ادعای شهید مطهری مبنی بر درس ناخوانده بودن و نانوشتن ایشان را تأیید نمی‌کند.

۲. ب) دلیل روایی

استاد معتقدند که روایات، به خصوص روایت قلم و دوات، صراحت ندارد که رسول خدا می‌خواستند با دست خود بنویسد؛ این در حالی است که در چندین روایت آمده است که آن حضرت در دوران رسالت می‌خوانده، ولی نمی‌نوشته است.

أَبِي رَجْمَةُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ مِمَّا مَنَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَائِتُهُ كَانَ يَقْرَأُ وَلَا يَكْتُبُ فَلَمَّا تَوَجَّهَ أَبُو سَفْيَانَ إِلَى أُحُدِ كَتَبَ الْعَبَّاسُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي بَعْضِ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ فَقَرَأَهُ وَلَمْ يُجِبْ أَصْحَابَهُ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوا الْمَدِينَةَ فَلَمَّا دَخَلُوا الْمَدِينَةَ أَخْبَرَهُمْ (ابن بابویه، ۱۹۶۶: ج ۱، ص ۱۲۵؛ ابن هشام الحمیری المعافری، ج ۱، ص ۵۳۷).

البته بعضی معتقدند که آن حضرت در دوره رسالت، هم می‌خوانده و هم می‌نوشته است. عقیده شعبی و برخی اهل علم این است که رسول اکرم ﷺ از دنیا نرفت، مگر این‌که هم خواند و هم نوشت.

قَالَ الشَّعْبِيُّ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَتَبَ وَقَرَأَ وَقَدْ شَهَرَ فِي الصَّحَاحِ وَالتَّوَارِيخِ قَوْلُهُ صَائِتُونِي بِدَوَاةٍ وَكَيْفَ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَصِلُوا بَعْدَهُ أَبَدًا (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۶، ص ۱۳۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۸، ص ۴۵۰؛ مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۱۲).

سید مرتضی خود به حدیث معروف دوات و قلم (یا دوات و استخوان شانه) استناد می‌کند و می‌گوید: در اخبار معتبر و در تواریخ وارد شده که آن حضرت در حین وفات فرمود دوات و استخوان شانه بیاورید تا برای شما دستوری بنویسم که بعد از من گمراه نشوید (مفید، ۱۳۸۰: ص ۱۷۰).

وَقَدْ شَهَرَ فِي الصَّحَاحِ وَ التَّوَارِيخِ قَوْلُهُ صَايْتُوْنِي بِدَوَاةٍ وَ كَتَبْتُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوْا
بَعْدَهُ أَبَدًا (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۱۳۵).

استناد به ظاهر این احادیث با نظر استاد مطهری هماهنگ نیست؛ گرچه ایشان قائلند که استناد به حدیث دوات و قلم استناد صحیحی نیست. این حدیث صراحت ندارد که رسول خدا ﷺ می‌خواسته است با دست خود بنویسد، بلکه حضرت ﷺ می‌خواسته است در حضور جمع فرمان بدهد بنویسند و آن‌ها را شاهد بگیرد که به اصطلاح ادبی، این‌گونه تعبیرات «اسناد مجازی» است (مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۱۳).

۲. ج. دلایل تاریخی

از نصوص تواریخ معتبر و قدیمی اسلامی به دست می‌آید که رسول خدا ﷺ در مدینه گروهی داشته است که سخنان پیغمبر، عقود و معاملات مردم، عهدها و پیمان‌نامه‌های رسول خدا ﷺ را می‌نوشته‌اند و جایی دیده نشده که فلان نامه را رسول خدا ﷺ به خط خود نوشت (یعقوبی، بی‌تا: ج ۲، ص ۶۹؛ مسعودی، بی‌تا: ص ۲۴۵ و ۲۴۶؛ مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۱۴). علاوه بر آن که هیچ‌جا دیده نمی‌شود که رسول خدا یک آیه قرآن به خط خود نوشته باشد، در صورتی که کتاب وحی هر کدام به خط خود قرآنی نوشته‌اند. آیا ممکن است رسول اکرم خط بنویسد و آن‌گاه به خط خود قرآنی یا سوره‌ای از قرآن و لااقل آیه‌ای از قرآن ننویسد؟ وقتی تا این حد این آثار متبرکه حفظ و نگه‌داری می‌شده است، چگونه ممکن است که رسول خدا حتی یک سطر نوشته باشد و مسلمین آن را به عنوان آثار متبرکه نگه‌داری نکرده باشند؟ (مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۱۶-۲۱۷)

برای مثال جریان حدیبیه روشن می‌کند آن حضرت حتی در دوره مدینه نه می‌خوانده و

نه می نوشته است. بدین حالت که صورت پیمان صلح را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله املا می کرد و علی رضی الله عنه می نوشت (دینوری، ۱۳۸۰: ص ۱۶۱؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۴۳۱؛ سوراآبادی، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۸۱۴؛ مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۱۹) البته نقل ها در جریان حدیثیه یکنواخت نیست و هرچند از بعضی نقل ها استفاده می شود که در آن جریان کلمه «بن عبدالله» را که به منزله جزئی از امضای آن حضرت شمرده می شود به دست خود نوشته است، ولی همان نقل ها تأیید می کند که جنبه استثنایی داشته است (مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۲۱). در *اسد الغابه* ذیل احوال تمیم بن جراشه ثقفی، داستانی از او نقل می کند که به صراحت می فهماند پیغمبر اکرم حتی در دوره رسالت نه می خوانده و نه می نوشته است (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ج ۱، ص ۲۵۷؛ مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۲۲). به نظر می رسد ظاهر منابع در جریان صلح حدیثیه، نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله قادر بر خواندن بوده است و این که استاد می فرمایند جنبه استثنا داشته است، اولاً، از ظاهر نقل این منابع به دست نمی آید؛ ثانیاً، شاید مربوط به نوشتن باشد و ثالثاً، جریانات ذکر شده در منابعی مانند *اسد الغابه* را نمی توان انکار کرد، زیرا نقل اعم و اغلب در مورد نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به همین صورت است.

۲. د. دلیل لغوی

مفسران اسلامی کلمه «امی» را سه گونه تفسیر کرده اند: (مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۲۹)

۱. درس ناخوانده و ناآشنا به خط و نوشته: بدین معنا که این کلمه منسوب به «ام» به معنی مادر است. امی یعنی کسی که به حالت مادرزادی از لحاظ اطلاع بر خطوط و نوشته ها و معلومات بشری باقی مانده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱، ص ۲۹۰؛ راغب، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۱۹۶؛ مترجمان، ۱۳۶۰: ج ۱۰، ص ۸) و یا منسوب به «امت» است؛ یعنی کسی که به عادت اکثریت مردم است، زیرا اکثریت توده، خط و نوشتن نمی دانستند و عده کمی می دانستند، همچنان که «عامی» نیز یعنی کسی که مانند عامه مردم است و جاهل است. بعضی گفته اند یکی از معانی کلمه «امت» خلقت است و «امی» یعنی کسی که بر خلقت و حالت اولیه که بی سواد است باقی است (راغب، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۱۹۶؛ مترجمان، ۱۳۶۰: ج ۱۰، ص ۸).

۲. اهل امّ القری: بدین معنا که این کلمه را منسوب به «امّ القری» یعنی مکه دانسته‌اند. در سوره انعام آیه ۹۲ از مکه به «امّ القری» تعبیر شده است: ﴿وَلِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ (مترجمان، ۱۳۶۰؛ ج ۱، ص ۸). در احادیث موجود در کتب شیعه این احتمال تأیید شده است، هرچند خود این حدیث‌ها معتبر شناخته نشده است و گفته شده ریشه اسرائیلی دارد (مطهری، ۱۳۵۸؛ ج ۳، ص ۲۳۰). این احتمال دوم به ادله‌ای رد شده است؛ مانند این که این کلمه حتی به عوام یهود که سواد و معلوماتی نداشتند با این که اهل کتاب شمرده می‌شدند نیز اطلاق شده است؛ چنان که در سوره بقره آیه ۷۸ می‌فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي﴾ رد دیگر بر این نظر این است که اگر کلمه‌ای منسوب به امّ القری باشد، طبق قاعده ادبی باید به جای «امّی»، «قروی» گفته شود، زیرا طبق قاعده باب نسبت در علم صرف، در نسبت به مضاف و مضاف الیه، خاصّه آنجا که مضاف، کلمه «اب» یا «ام» یا «ابن» یا «بنت» باشد، به مضاف الیه نسبت داده می‌شود، نه به مضاف (مطهری، ۱۳۵۸؛ ج ۳، ص ۲۳۱-۲۳۲).

۳. مشرکین عرب که تابع کتاب آسمانی نبودند: این نظریه نیز از قدیم‌الایام میان مفسران وجود داشته است. در مجمع‌البیان ذیل آیه ۲۰ سوره آل عمران که «امّیین» در مقابل «اهل کتاب» قرار گرفته است ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ﴾، این نظر را به صحابی و مفسر بزرگ عبدالله بن عباس نسبت می‌دهد (طبرسی، ۱۳۷۲؛ ج ۲، ص ۷۱۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷؛ ج ۱، ص ۳۷؛ رازی، ۱۴۲۰؛ ج ۷، ص ۱۷۵).

استاد مطهری قائلند مناط استعمال این کلمه درباره مشرکین عرب، ناآشنایی آن‌ها به خواندن و نوشتن بوده، نه پیروی نکردن آن‌ها از یکی از کتب آسمانی؛ لذا آنجا که این کلمه به صورت جمع آمده و به مشرکین عرب اطلاق شده است، این احتمال ذکر شده، اما آنجا که مفرد آمده است و بر رسول اکرم اطلاق شده است، احدی از مفسران نگفته که مقصود این است که آن حضرت پیروی یکی از کتاب‌های آسمانی نبوده است. در آنجا بیش از دو احتمال به میان نیامده است: یکی ناآشنا بودن آن حضرت با خط، دیگر اهل مکه بودن؛ و چون احتمال دوم به ادله قاطعی که گفتیم مردود است، پس قطعاً آن حضرت از آن جهت

«امی» خوانده شده است که درس ناخوانده و خط نانوخته بوده است (مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۳۲-۲۳۱).

در اینجا احتمال چهارمی در مفهوم این کلمه داده می‌شود و آن این است که این کلمه به معنی ناآشنایی با متون کتاب‌های مقدّس باشد که استاد مطهری این نظریه را مردود می‌داند (مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۳۳).

شهید مطهری در مباحثشان در ارتباط با امی بودن پیامبر ﷺ به نظریه علمایی اشاره دارند که مدّعی شده‌اند، رسول خدا ﷺ حتی قبل از دوره رسالت می‌خوانده و می‌نوشته است و اشتباهی که مفسّران در تفسیر کلمه «امی» کرده‌اند موجب برداشت معنای درس ناخوانده در مورد ایشان است، درحالی‌که حقیقت معنای «امی» این نیست؛ علاوه بر آن‌که در قرآن آیات دیگری هست که به صراحت می‌فهماند رسول خدا ﷺ، هم می‌خوانده و هم می‌نوشته است؛ چرا با وجود معانی مختلف بر «امی» و «امّیون» در قرآن، فقط معنی ابتدایی یعنی نوزاد چشم و گوش بسته را گرفته‌اند و آن را به بی‌سواد و جاهل تعبیر کرده‌اند و در نتیجه اهل مکه پیش از اسلام را نیز امّیون یا گروهی بی‌سواد معرّفی کرده‌اند؟! شهید مطهری در رد این علما به ادله‌ای مشتمل بر مشحون بودن تاریخ عرب و مکه بر درس ناخواندگی پیغمبر و استعمالات دیگر این کلمه که در روایات ضبط شده؛ صراحت آیه ۴۸ عنکبوت بر درس ناخواندگی پیغمبر اکرم ﷺ و نخواندن و ننوشتن ایشان قبل از رسالت و وحدت نظر مفسّران اسلامی درباره درس ناخواندگی و آشنا نبودن رسول اکرم ﷺ قبل از رسالت با خواندن و نوشتن اشاره دارند البتّه به منابع تاریخی مطلب خویش اشاره‌ای ندارند. (مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۲۵-۲۲۸). در زمینه تاریخی قائلند وضع خواندن و نوشتن در محیط حجاز، مقارن ظهور اسلام، آن‌چنان محدود بوده است که نام همه کسانی که با این صنعت آشنا بودند به واسطه کثرت اشتها در متون تواریخ ثبت شده است و احدی پیغمبر را جزء آنان به شمار نیاورده است (مطهری، ۱۳۵۸: ج ۳، ص ۲۲۳-۲۲۵).

ایشان روایاتی را به‌عنوان مؤید مستندات خود نقل می‌کنند که حضرت رضا علیه السلام در مناظره خویش با ارباب ادیان خطاب به رأس الجالوت فرمود: از جمله دلایل صدق این

پیامبر این است که شخصی بود یتیم، تهیدست، چوپان، مزدکار، هیچ کتابی نخوانده و نزد هیچ استادی نرفته بود؛ کتابی آورد که در آن حکایت پیامبران و خبر گذشتگان و آیندگان هست» (ابن بابویه، ۱۳۷۸ق: ج ۱، ص ۱۶۷).

أَنَّهُ كَانَ يَتِيمًا فَقِيرًا رَاعِيًا أَجِيرًا لَمْ يَتَعَلَّمْ كِتَابًا وَلَمْ يَخْتَلِفْ إِلَى مُعَلِّمٍ ثُمَّ جَاءَ بِالْقُرْآنِ الَّذِي فِيهِ قِصَصُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخْبَارُهُمْ حَرْفًا حَرْفًا وَأَخْبَارُ مَنْ مَضَى وَمَنْ بَقِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (ابن بابویه، ۱۳۷۸ق: ج ۱، ص ۱۶۷).

به نظر می‌رسد این حدیث دلیلی بر این است که حضرت ﷺ به طور عادی و نزد معلم معمولی درس ناخوانده است، نه به معنای کسی که خواندن و نوشتن نمی‌داند.

۳. تبیین نظر الجابری

الجابری با بررسی و تحلیل منابع لغوی، تفسیری، تاریخی معتقد است شرط پیامبر بودن عدم آشنایی با قرائت و کتابت نیست و حتی قابل قبول نیست تصور کنید که خداوند عدم آشنایی با قرائت و کتابت را از کمالات پیامبرش دانسته باشد؛ آنچه موجب تحمیل این فهم شده این استدلال است که می‌گوید قرآن وحی خداست، چون کسی که به وی وحی شده است، خواندن و نوشتن نمی‌دانسته، این استدلال ضعیفی است. ایشان با بررسی منابع لغت نزدیک به زمان نزول معانی لغوی دیگر مفسران را مورد خدشه قرار می‌دهد و نهایتاً این نظر را می‌پذیرد که اجتهاد عالمان لغت آن معنای لغوی را به دست آورده است، درحالی‌که با آیات و احادیث تطابق ندارد و نسبت دادن امی به ام، نه شایسته مقام پیامبر ﷺ است و نه شایسته قوم امت پیامبر ﷺ لفظ امی معرب و فاقد اصل و ریشه در زبان عربی است. وی مستندات بر مدعای خود اقامه نموده است که در ادامه می‌آید:

۳. الف) دلیل روایی

رسول خدا سالی یک ماه به غار حرا می‌رفت تا شبی که خدا او را به رسالت مبعوث نمود، اولین رخداد در سیره نبوی از زبان خود حضرت چنین است: پیامبر ﷺ می‌گوید: جبرئیل در رؤیا به من گفت: بخوان و من گفتم چه بخوانم؟ (ما اقرأ؟) پیامبر می‌فرمایند: چند بار چنان مرا

فشار داد و گفت: بخوان. سپس آیات اول تا پنجم علق را گفت بخوان و من تا آخر خواندم، سپس بیدار شدم: درحالی که آیات در قلب من مکتوب بود (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۷، ص ۴۷؛ طبری، ۱۳۷۵: ج ۳، ص ۸۴۱؛ ابن هشام، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۱۵۳؛ الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۱۴).

روایت در این زمینه بسیار طولانی است که مطلب مورد نظر چنین است که ابتدا حضرت جریان دیدن جبرئیل و شک و تردیدشان نسبت به او را مطرح کرده سپس پیامبر ﷺ فرمودند: فرشته آمد و گفت بخوان و حضرت فرمود «ما انا بقاریء»؛ خواندن نمی دانم و ادامه جریان (بلعمی، ۱۳۷۳: ج ۳، ص ۳۴؛ الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۱۵).

سید جعفر مرتضی عاملی مشروح و مبسوط به ذکر اشکالات این روایات پرداخته اند که تلخیص آن چنین است. چگونه می توان پذیرفت که رسول خدا ﷺ در یکی از مهم ترین مسائل اعتقادی یعنی وحی و نبوت که سرآغاز دیگر مسائل است، دچار تردید شده و برای اثبات نبوتش به دیگران پناه آورد. در واقع او پیامبری است که دیگران نبوت او را تثبیت می کنند. او خود نمی داند، اما دیگران می دانند. طبق روایت او، فرشته وحی به پیامبر فرمان می دهد کلام خدا را بخواند و پیامبر می فرماید: خواندن بلد نیستم! سید جعفر مرتضی عاملی می گوید اگر پیامبر بخواند، ولی بلد نباشند؛ دیگر فشارهای مکرر دلیلی ندارد، زیرا فشار دادن فرد ارتباطی به یادگیری او ندارد (عاملی، ۱۴۲۶ق: ج ۲، ص ۲۹۶-۳۱۳). قرائت در اینجا تهجی و خواندن در کتاب و ورق نیست، بلکه مقصود مجرد تلفظ اصواتی است که دارای معنا است (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۱۶). پس به نظر می رسد پیامبر خواندن و نوشتن بلد بوده و اساساً این روایت جعلی است. سید جعفر مرتضی عاملی نیز نهایتاً این روایات را منتسب به زبیریان دانسته و انگیزه سیاسی را در جعل چنین احادیثی تأیید می نماید (عاملی، ۱۴۲۶ق: ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۳).

۳. ب) دلیل قرآنی و تفسیری

موضوع امی بودن به حدیث نبوی منحصر نمی شود، زیرا آیاتی از قرآن پیامبر را به امی توصیف نموده اند:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾ (اعراف، آیه ۱۵۷)

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ (بقره، آیه ۷۸؛ همچنین رک: آل عمران، آیه ۲۰؛ آل عمران، آیه ۷۵؛ جمعه، آیه ۲).

آیا آیات ذکرشده این نظریه را که امی به معنای کسی است که خواندن و نوشتن نمی‌داند تأیید می‌کند؟ پاسخ ما منفی است، زیرا در این آیات یک طرف امی و امیون و طرف دیگر اهل کتاب یعنی یهود و نصاری هستند.

یعنی یک طرف دارای کتاب و طرف دیگر فاقد کتاب است؛ یعنی امیون کتاب آسمانی ندارند و قرآن آمده تا کتاب خاص ایشان باشد. در سیاق آیات سابق الذکر امیون همان اعراب بالاخص قبایل عرب مکه هستند. دلیل آن قرار دادن قرآن برای عرب و الکتاب برای بنی اسرائیل است؛ مثلاً در آیه سوم مدثر، «أَوْثُوا الْكِتَابَ» برای اهل کتاب به کار رفته است (رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۳، ص ۷۱؛ صادقی تهرانی، ۱۴۱۹ق: ج ۱، ص ۵۷۶).

این‌ها نصوصی از قرآن هستند که با مبحث ما مرتبط است و از خلال آن درمی‌یابیم که نبی امی بودن پیامبر ضرورتاً به این معنی نیست که ایشان خواندن و نوشتن نمی‌دانسته است؛ کما این‌که توصیف اعراب در قرآن به امیون بودن ضرورتاً این معنا را افاده نمی‌کند که آن‌ها خواندن و نوشتن نمی‌دانسته‌اند.

۳. ج. دلایل تاریخی

در اینجا به بررسی شواهدی می‌پردازیم که ثابت می‌کند آن حضرت عملاً می‌خواند و می‌نوشت. اولین شاهد رواج کتابت در زمان پیامبر و فهرست طولانی اسامی اصحابی است که برای پیامبر می‌نوشتند. حتی در برخی روایات اشاره شده که آن‌ها تورات نیز می‌خواندند (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۲۲).

مصادر ما تصریح می‌کند قصی ابن کلاب جد اعلای پیامبر و حضرت عبدالمطلب خواندن و نوشتن می‌دانسته‌اند (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ج ۱، ص ۹). او نذر کرده بود و از آن‌ها خواست نام خود را بر چوبی بنویسد؛ یعنی پدر و پدر بزرگ پیامبر خواندن می‌دانسته‌اند (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۷۹). علاوه بر آن‌که کسی که به امر مهم تجارت به شام رفت و

آمد داشته بعید است خواندن و نوشتن نداند (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۲۴). روایات و اخباری نیز به صورت ضمنی بر این واقعیت دلالت دارند که حضرت مطالبی را مکتوب کرده یا خوانده است (بخاری، ۱۳۹۲: ج ۴، ص ۵۷۶).

قرطبی در تفسیر خود نوشته ظاهر آن روایت این است که پیامبر با دست خود کلمه «رسول الله» را پاک کرده و به جای آن کلمه «عبدالله» را نوشته است (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۱۳، ص ۳۵۲). قرطبی می‌افزاید پیامبر رحلت نکرد مگر این‌که نوشتن می‌دانست (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۱۳، ص ۳۵۲).

سخن گفتن پیامبر از حروف هجایی دلیلی است بر این‌که وی اشکال حروف را می‌دانسته است. این حدیث طولانی چنین است:

عَلِيَّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ (۱) قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمٍ عَنِ الْأَضْبَعِيِّ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سَأَلَ عُمَرَانُ بْنُ عَفَّانَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنْ تَفْسِيرِ أَجْبَدٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله تَعَلَّمُوا تَفْسِيرَ أَجْبَدٍ فَإِنَّ فِيهِ الْأَعْجَابِيبَ كُلَّهَا وَيُلِّ لِعَالِمٍ جَهْلَ تَفْسِيرِهِ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَفْسِيرُ أَجْبَدٍ فَقَالَ صلى الله عليه وآله أَمَّا الْأَلِفُ فَأَلَاءُ اللَّهِ حَرْفٌ مِنْ حُرُوفِ أَسْمَائِهِ وَ أَمَّا الْبَاءُ فَبَهْجَةُ اللَّهِ وَ أَمَّا الْحِيمُ فَحِنَّةُ اللَّهِ وَ جَلَالُ اللَّهِ وَ جَمَالُهُ وَ أَمَّا الدَّالُّ فَدِينُ اللَّهِ (ابن بابویه، ۱۳۹۸ق: ص ۲۳۶).

در درالمنثور نیز آمده است: *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

وَأَخْرَجَ الدِّيلَمِيُّ عَنْ مُعَاوِيَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا مُعَاوِيَةُ أَلِقِ الدَّوَاةَ وَحِرْفَ الْقَلَمِ وَانصِبِ الْبَاءَ وَفَرِّقِ السِّينَ وَلا تَغُورِ الْمِيمَ وَحَسِّنِ اللَّهُ وَمَدِّ الرَّحْمَنَ وَجُودِ الرَّحِيمِ وَضَعْ قَلَمَكَ عَلَى أَذْنِكَ الْيُسْرَى فَإِنَّهُ أَذْكَرُ لَكَ (سيوطی، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ص ۱۰).

آنچه از فحوای این روایت و مضمون آن برمی‌آید آن است که پیامبر صلى الله عليه وآله بر خواندن توانایی داشته است. در این زمینه به روایاتی با مضامین دیگر نیز می‌توان اشاره کرد که ظاهراً نتیجه نظرات یکسان است؛ برای مثال در صحیح بخاری در ضمن حدیثی طولانی چنین آمده است: فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، الْكِتَابَ، وَ لَيْسَ يُحْسِنُ يَكْتُبُ فَكَتَبَ: هَذَا مَا قَاضَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (بخاری، ۱۴۱۰ق: ج ۶، ص ۳۹۹)

در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شده که پیامبر در شدت بیماری فرمودند قلم

بیاورید برایتان چیزی بنویسم تا بعد از من گمراه نشوید (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۲۴).

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، وَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ، فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا (بخاری، ۱۴۱۰: ج ۹، ص ۱۱۵).

گروه نخست این روایت را اسناد مجازی دانسته‌اند، درحالی‌که به نظر می‌رسد ظاهر

روایت با عبارت «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا» بیان‌گر قدرت حضرت بر نوشتن است.

۳. د) دلیل سیاق

آلوسی می‌گوید در خواندن و نوشتن پیامبر پس از نبوتشان اختلاف است (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۱۱، ص ۶ - ۱۰). بغوی می‌گوید: آن حضرت خواندن و نوشتن را نمی‌دانست (بغوی، ۱۴۲۰: ج ۳، ص ۵۶۳) آلوسی می‌گوید: آشنایی آن حضرت با کتابت مغایرتی با معجزه ندارد، بلکه خود معجزه دیگر است (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۱۱، ص ۶) زیرا این آشنایی بدون تعلیم بوده است (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۲۶). در مورد آیه ۴۸ سوره عنکبوت صاحب روح البیان می‌گوید: شیعه معتقد است پیامبر پیش از وحی نوشتن را می‌دانست سپس به وسیله وحی از آن نهی شد؛ بدین صورت که کلمه «وَلَا تَخْطُوا» نهی از نوشتن است، نه نفی از نوشتن (حقی بروسوی، بی تا: ج ۶، ص ۴۸۰). وی می‌افزاید در تورات و انجیل پیامبر با صفت امی متصف شده؛ لذا خداوند وی را به این صفت قرار داد تا وعده خود محقق شود (حقی بروسوی، بی تا: ج ۶، ص ۴۸۰؛ الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۲۸).

فهم آیه مورد نظر باید در چارچوب آیات کل واحد باشد. عدم توجه به سیاق این تشتت

آرا را ایجاد کرده است. این آیه ارتباط مستقیم با آیه قبل «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا» دارد؛ یعنی وقتی

انکار آگاهانه و اتهام برساخته بودن قرآن می‌توانست توجیه‌پذیر باشد که قبل از آن مانند

راهبان تورات و انجیل می خواندی، اما چنین نشد که تورات بخوانی و با دست خود نسخه برداری کنی (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۳۱).

شوری، آیه ۵۲؛ فرقان، آیه ۵؛ نحل، آیه ۱۰۳ نیز گویای همین است. فراتر از آن این است که همه آن‌ها «المبطلون» هستند؛ یعنی می دانند پیامبر از تورات و انجیل نسخه برداری نکرده و بر پیامبر یک جا و آماده نازل نشده؛ لذا بهانه دیگری آوردند و گفتند و چرا پیامبر مانند انبیا گذشته معجزاتی نمی آورد تا ادعایش را تقویت کند^۱ (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۳۲).

عنکبوت، آیه ۵۱ که اشاره دارد معجزه پیامبر همان قرآن است، نه چیز دیگر. پس از این سیاق آیات به این آیه ختم می شود: عنکبوت، آیه ۵۲ (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۳۲). تا اینجا ثابت شد او از اممی است که فاقد کتاب منزل هستند، نه به مفهوم ناآگاه به خواندن و نوشتن که این بحث با آیاتی مانند: جمعه، آیه ۲ ثابت شد و سیاق آیات عنکبوت هم از ناآگاه به خواندن و نوشتن خارج است (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۳۳).

جدای از قراین فوق هیچ یک از قریش قائل نیستند قرآن را خود حضرت نوشته است، درحالی که اتهام زدند از قصص نصاری گرفته است نه به این علت که ناآگاه به خواندن و نوشتن بوده، بلکه چون آگاهی از خواندن و نوشتن شرط بیان کلام بلیغ نیست (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۳۳). شاید ناآگاهی به خواندن و نوشتن در برهه ای از زمان برای اثبات وحیانی بودن قرآن مفید بود، اما امروزه می دانیم ماهرترین افراد نمی توانند مانند قرآن بیاورند (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۳۴).

۳. ه) دلیل لغوی

برای تبیین ناگزیر از رجوع به معنای لغوی و اصطلاحی کلمه «امی» هستیم. امی کسی است که بر آفرینش امت است و نوشتن نیاموخته؛ او بر طبیعت مادرش است؛ یعنی نمی نویسد. به شخص نادان بی ادب و قلیل و الکلام، امی می گویند، زیرا بر همان وضعیتی است که مادرش او را به دنیا آورده (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۲، ص ۳۴).

۱. یونس، آیه ۲۰؛ انبیاء، آیه ۵۰.

ماحصل معنای لغوی اجتهاد عالمان لغت است و اصل مذکور با آیات و احادیث تطابق ندارد. آن‌ها «امی» را به «ام» نسبت داده‌اند؛ این صفت نه شایسته مقام پیامبر است و نه شایسته قوم امت پیامبر. لفظ «امی» معرب و فاقد اصل و ریشه در زبان عربی است که در ضمن معنای اصطلاحی روشن می‌شود. بسیاری از متکلمان و مفسران معتقدند که امیون کسانی هستند که کتاب آسمانی ندارند (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۲۰-۱۲۲) یهودیان لفظ «امم» را بر مردمان غیر خود یعنی بت پرستان و دیگران اطلاق می‌کردند؛ به این اعتبار منسوب به امم است رومیان امم غیر خود را بربر (وحشی) نامیدند و عرب غیر خود را عجم (گنگ) می‌نامید و یهود غیر خود را امیون (کسی که کتاب منزل ندارد) نامیدند.

فراء می‌گوید: امیون در این آیه، اعرابی بودند که کتابی نداشتند و در معنی آیه ﴿التَّيِّبِ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُجِدُّونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾ (اعراف، آیه ۱۵۷) گفته‌اند - امی - منسوب به امّتی است که عادتاً نمی‌توانستند بنویسند و نمی‌توانستند بخوانند؛ چنان‌که لفظ «عامی» به کسی گفته می‌شود که بر روش عامّه مردم باشد (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۱۹۶).

در فرهنگ‌های عربی هیچ شعر یا نثر عربی پیش از اسلام ارائه نکرده‌اند که لفظ «امی» به معنای ناآگاه به خواندن و نوشتن باشد؛ آنچه در فرهنگ‌های لغت دیده می‌شود، تلاش برای یافتن رابطه این لفظ با لفظ ام است. زجاج پیشنهاد کرده «امی» منسوب به «ام» باشد، سپس آن را تأویل کرده و می‌گوید: «امی» بدین اسم نامیده می‌شود، زیرا بر همان حالی است که از مادر زاییده شده، نه می‌خواند نه می‌نویسد؛ در نتیجه «امی» رسماً ناآگاه به خواندن و نوشتن شد (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۳۵). این یک تأویل ضعیف است. زجاج سال ۳۱۰ قمری بوده، پس از آورندگان لغت محسوب نمی‌شود، بلکه دوران جمع لغت پایان یافته و عصر کلام در لغت و عقیده آغاز شده است. متکلم تأویل‌کننده است و ظاهراً پیش از فراء هیچ‌یک از لغویون لفظ «امی» را این‌گونه معنا نکرده‌اند و صاحب *لسان العرب* این معنا را فقط به او نسبت داده است (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۳۵).

بنابراین لفظ «امی» در دوره‌ای به معنای ناآگاه به خواندن و نوشتن تأویل شده که عالمان آن در لغت و زبان مرجع به شمار نمی‌آیند. زجاج معنای ناآگاه به خواندن و نوشتن

را به النبی الامی اعطاء کرده است سپس برای مردم جا افتاده است و بعد این معنا در خدمت معجزه بودن قرار گرفته است، زیرا او با ناآگاهی به خواندن و نوشتن قرآنی را آورده که تحدی به آن کرده و هیچ کس مانند آن نیاورده این مسئله در برهه‌ای که مسئله اعجاز مشغول بودند مطرح شد و در خدمت مذهب کلامی قرار گرفت (الجابری، ۱۳۹۳: ص ۱۳۵).
حتی در مقائیس اللغه چهار باب از اصل ام متفرع می‌شود که عبارت است از الاصل و المرجع و الجماعه و الدین. همان‌طور که می‌بینید نه در اصول و نه در فروعی که لغویان تدوین کرده‌اند عدم آشنایی با خواندن و نوشتن منظور نشده است (ابن فارس، ۱۳۶۰ق: ج ۱، ص ۲۲ و ۱۳۷)

تحلیل و بررسی نهایی

نقطه اشتراک این دو قرآن‌پژوه در این است که قائلند مفسران اسلامی کلمه «امی» را چند گونه تفسیر کرده‌اند: ۱. درس ناخوانده و ناآشنا به خط و نوشته: بدین معنا که این کلمه منسوب به «ام» است که به معنی مادر است. امی یعنی کسی که به حالت مادرزادی از لحاظ اطلاع بر خطوط و نوشته‌ها و معلومات بشری باقی مانده است و یا منسوب به «امت» است؛ یعنی کسی که به عادت اکثریت مردم است، زیرا اکثریت توده، خط و نوشتن نمی‌دانستند؛ ۲. اهل امّ القری بدین معنا که این کلمه را منسوب به «امّ القری» یعنی مکه دانسته‌اند؛ ۳. مشرکین عرب که تابع کتاب آسمانی نبودند؛ حقیقت این است که این معنی، یک معنی جداگانه غیر از معنی اول نیست؛ ۴. این کلمه به معنی ناآشنایی با متون کتاب‌های مقدّس باشد. نظر چهارم موضع اختلاف این دو شخصیت است. الجابری نظر چهارم را پذیرفته و استاد مطهری آن را نادرست می‌داند. الجابری معتقد است در لغت لفظ «امی» معرب و فاقد اصل و ریشه در زبان عربی است.

نقطه اشتراک دیگر این دو بزرگوار در معنای این کلمه به صورت جمع است که به مشرکین عرب اطلاق شده است. اما آنجا که مفرد آمده است استاد مطهری قائلند احدی از مفسران نگفته که مقصود این است که آن حضرت پیرو یکی از کتاب‌های آسمانی نبوده

است. در آنجا بیش از دو احتمال به میان نیامده است: یکی ناآشنا بودن آن حضرت با خط، دیگر، اهل مکه بودن؛ و چون احتمال دوم به ادله قاطعی که گفتیم مردود است، پس قطعاً آن حضرت از آن جهت «امی» خوانده شده است که درس ناخوانده و خط‌ننوشته بوده است. اما الجابری معتقد است دلیل اضطراب تفاسیر، روش‌شناسانه بوده و به عدم توجه به سیاق آیات بازمی‌گردد. فهم آیه مورد نظر باید در چارچوب آیات کل واحد باشد. عدم توجه به سیاق این تشتت آرا را ایجاد کرده است. این آیه ارتباط مستقیم با آیه قبل «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا» دارد؛ یعنی وقتی انکار آگاهانه و اتهام برساخته بودن قرآن می‌توانست توجیه‌پذیر باشد که قبل از آن مانند راهبان تورات و انجیل می‌خواندی، اما چنین نشد که تورات بخوانی و با دست خود نسخه برداری کنی. عقل گرفتار عقاید پذیرفته‌شده توجهی به آرای عالمان زبان‌شناس مانند فراء ندارد که معتقدند الامیون همان اعرابی هستند که کتاب آسمانی ندارند، درحالی‌که فراء یک قرن قبل از زجاج می‌زیسته است.

الجابری با مباحث روایی قرآنی به وسیله لغت و سیاق نتیجه خود را به دست می‌آورد. روایاتی وجود دارد که دال بر خواندن و نوشتن است. در روایات ابتدای بعثت هم توجه به استفهام یا نفی در این روایات است که غلبه با استفهام است تا نفی. در سیاق آیات امیون همان اعراب، خاصه قبایل عرب مکه هستند. دلیل آن قرار دادن قرآن برای عرب و الکتاب برای بنی‌اسرائیل است. در علم لغت لفظ «امی» معرب و فاقد اصل و ریشه در زبان عربی است. در مباحث تاریخی نیز مثلاً آمده است که قصی ابن‌کلاب جد اعلای پیامبر و حضرت عبدالمطلب خواندن و نوشتن می‌دانسته‌اند. پس به طریق اولی خودشان هم می‌دانسته‌اند. به نظر می‌رسد استاد مطهری خودشان به تشتت نظرات پی برده‌اند، ولی چون اصرار بر نظریه خویش دارند، با دلایلی که نظر الجابری را بیشتر تأیید می‌کند به اثبات نظر عرف پرداخته‌اند و می‌گویند: آنچه از اقوال قدمای مفسرین و اهل لغت استفاده می‌شود این است که این کلمه در حالت جمع (امّیین) به مشرکین عرب گفته می‌شده است در مقابل اهل کتاب، به این علت که غالباً مشرکین عرب بی‌سواد بودند، و ظاهراً این عنوان تحقیرآمیز را یهودیان و مسیحیان به آن‌ها داده بودند. ممکن نیست مردمی فقط به خاطر این‌که با زبان و

کتاب مخصوصی آشنایی ندارند ولی به زبان خودشان بخوانند و بنویسند، «امّیین» خوانده شوند، زیرا به هر حال ریشه این کلمه بنابراین تفسیر نیز کلمه «امّ» یا «امت» است و مفهوم باقی بودن به حالت اولی و مادرزادی را می‌رساند. و اما علت این‌که این کلمه از ریشه امّ القری شناخته نشده است با این‌که به صورت احتمال همواره آن را ذکر می‌کرده‌اند، اشکالات فراوانی است که در این معنی وجود داشته است. یا در جای دیگر می‌گوید طبق قرائن و امارات منتفی است، اما مسئله خواندن آن حضرت را در دوره رسالت نمی‌توان به طور قطع منتفی دانست، هرچند دلیل کافی بر خواندن آن حضرت حتی در این دوره نداریم، بلکه بیشتر قرائن از نخواندن آن حضرت حتی در این دوره حکایت می‌کند.

نتیجه‌گیری

از مجموعه مباحث این نتیجه به دست می‌آید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حکم تاریخ قطعی و به شهادت قرآن جز مکتب تعلیم الهی مکتبی ندیده است. درس نخواندن، غیر از بی‌سواد بودن است و کسانی که کلمه «امّی» را به معنای «بی‌سواد» تفسیر می‌کنند، گویا به این تفاوت توجه نکرده‌اند. آنچه از اقوال قدمای اهل لغت استفاده می‌شود، این است که واژه «امّی» عدم آشنایی با خواندن و نوشتن منظور نشده است. آنچه از فحوای روایات و مضمون آن برمی‌آید آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر خواندن توانایی داشته است.

زجاج که اولین لغوی است که پیشنهاد کرده امی منسوب به ام باشد؛ یعنی معنای امی را خلاف آنچه در این مقاله به دست آمد تعبیر نموده است، در ایجاد مانع معرفتی عمد نداشته، بلکه قصد او شرح و بیان و زدودن موانع جهل بوده؛ اما در اجتهاد خود به خطا رفته است. موانع هنگامی که به امر مقدس مرتبط شوند خود مقدس می‌شوند و مقدس در بحث حاضر معجزه‌ای است که دلیل آن عدم آشنایی با قرائت و کتابت است. او از اممی است که فاقد کتاب منزل هستند، نه به مفهوم ناآگاه به خواندن و نوشتن؛ مانند جمعه، آیه ۲ و حتی سیاق آیات عنکبوت هم از ناآگاه به خواندن و نوشتن خارج است و عدم توجه به سیاق این تشنت آرا را ایجاد کرده است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آل بویه، علیرضا حمزه علی و اسلامی نسب (۱۳۹۵)، «بررسی و نقد دیدگاه دکتر عابد الجابری درباره خاستگاه تشیع»، *تحقیقات کلامی*، شماره ۱۲.
۳. آلوسی سید محمود (۱۴۱۵ق)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴. ابن الأثیر، عزالدین أبو الحسن علی بن محمد الجزری (۱۴۰۹ق)، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، بیروت: دار الفکر.
۵. ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۵ش، ۱۹۶۶م)، *علل الشرائع*، قم: کتابفروشی داوری.
۷. _____، (۱۳۷۸ق)، *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، تهران: نشر جهان.
۸. _____، (۱۳۹۸ق)، *التوحید*، قم: جامعه مدرسین.
۹. ابن خلدون (۱۳۶۳)، *العبر تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۰. ابن فارس، احمد (۱۳۶۶ق)، *معجم مقانیس اللغة*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
۱۲. ابن هشام الحمیری المعافری، عبد الملک (بی تا)، *السیرة النبویة*، بیروت: دار المعرفة.
۱۳. ابن هشام (۱۳۷۵)، *زندگانی محمد ﷺ پیامبر اسلام*، چاپ پنجم، ترجمه سید هاشم رسولی، تهران: انتشارات کتابچی.
۱۴. ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱)، *الفهرست*، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران: اساطیر.
۱۵. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۰ق)، *صحیح بخاری*، چاپ دوم، جمهوری مصر العربیه، قاهره: وزارة الاوقاف.
۱۶. بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰ق)، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۷. بلاذری، أحمد بن یحیی (۱۳۳۷)، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.
۱۸. _____، (۱۴۱۷ق)، *جمل من انساب الأشراف*، بیروت: دار الفکر.

۱۹. بلعمی (۱۳۷۳)، *تاریخنامه طبری*، چاپ سوم، تهران: البرز.
۲۰. الجابری، محمد عابد (۱۹۷۳م)، *اضواء علی مشکل التعليم بالمغرب*، دار البیضاء، بیروت: دارالنشر المغربیه.
۲۱. _____، (۱۳۹۱)، *التراث والحداثة: دراسات و مناقشات*، بیروت: مرکز الدراسات الوحده العربیه.
۲۲. _____، (۱۳۹۳)، *مدخل الی القرآن الکریم (رهیافتی به قرآن کریم در تعریف قرآن)*، ترجمه محسن آرمین، چاپ دوم، بیروت: نشر نی.
۲۳. _____، (۱۹۹۸)، *ابن رشد سیره و فکر*، بیروت: مرکز الدراسات الوحده العربیه.
۲۴. _____، (۱۹۹۷)، *فصل المقال فی مابین الشریعه والحکمه من الاتصال*، [بی جا]: مرکز الدراسات الوحده العربیه.
۲۵. حقی بروسوی، اسماعیل (بی تا)، *تفسیر روح البیان*، بیروت: دارالفکر.
۲۶. دینوری، ابن قتیبه (۱۳۸۰)، *امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)*، ترجمه سید ناصر طباطبائی، تهران: ققنوس.
۲۷. دیون پورت، جان (۱۳۳۴)، *عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن*، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، تهران: دار التبلیغ اسلامی.
۲۸. ذبیحی، محمود (۱۳۷۲)، «در پرتو قرآن پژوهشی پیرامون واژه امی»، *مجله مشکوه*، شماره ۴۰.
۲۹. رازی، فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۰. راغب اصفهانی حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق - بیروت: دارالعلم الدار الشامیه.
۳۱. _____، (۱۳۷۴)، *ترجمه مفردات الفاظ قرآن*، ترجمه غلامرضا خسروی حسینی چاپ دوم، تهران: مرتضوی.
۳۲. زمخشری محمود (۱۴۰۷ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، چاپ سوم، بیروت: دار الكتاب العربی.
۳۳. سور آبادی، ابوبکر عتیق بن محمد (۱۳۸۰)، *تفسیر سورآبادی*، تهران: فرهنگ نشر نو.
۳۴. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۰۴ق)، *دررالمشور*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
۳۵. صادقی تهرانی، محمد (۱۴۱۹ق)، *البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم: صادقی تهرانی.

۳۶. طبرسی فضل بن حسن (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۳۷. طبرسی، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ الامم والملوک تاریخ طبری*، چاپ پنجم، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران: اساطیر.
۳۸. عاملی، سید جعفر مرتضی (۱۴۲۶ق)، *الصحيح من سيرة النبي الاعظم*، قم، دار الحدیث.
۳۹. فقهی زاده، عبد الهادی و علیرضا کاوند (۱۳۹۱)، «امی درس ناخوانده یا غیر اهل کتاب؟»، *پژوهش دینی*، شماره ۲۴.
۴۰. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴)، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۴۱. قزوینی، یاسر (۱۳۸۶)، «پشت سایه خود (گفت وگو با محمد الجابری)»، *خردنامه همشهری*، شماره ۱۵.
۴۲. کارلایل، توماس (۱۹۳۰م)، *الابطال*، چاپ سوم، مصر: مطبعه مصریه بالازهر.
۴۳. مترجمان (۱۳۶۰)، *ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات فراهانی.
۴۴. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۴۵. المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین (بی تا)، *التنبيه والإشراف*، القاهرة: دار الصاوی.
۴۶. مطهری، مرتضی (۱۳۵۸)، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، تهران: صدرا.
۴۷. مفید (۱۳۸۰)، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی، تهران: اسلامیه.
۴۸. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح الکاتب العباسی (بی تا)، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دار صادر.